

۱- (پس از رسول خدا)

وسيله نجات از «گمراهی تا قیامت»، چیست؟

الف: تنها قرآن است؟

ب: قرآن و سنت است؟

ج: قرآن و عترت است؟

۲- حکم «قرآن»، درباره «سلطان جائر»،

چیست؟ (صفحه ۶)

۳- آیا پیروی از «اکثریت مسلمانان» علامت حق

بودن است؟ (صفحه ۷)

۱- پس از رسول خدا، وسیله نجات از گمراهی تا

قیامت چیست؟

س: در این زمانی که اختلاف میان امت اسلامی، زیاد است و به حد تکفیر و کشتن یکدیگر بطور گسترده رسیده و همه دنبال نجات از این «وضع وخیم و بی نهایت ناگوار» هستند شنیدم شما کتابی درباره «خلفاء راشدین» آنهم بطور «تحلیلی عقلی» درباره «تاریخ اسلام» نوشته‌اید می‌خواهم از شما سؤال کنم:

- اولاً آیا رسول خدا از این وضع که بعدشان بوجود آمده خیر داشتند یا خیر

- ثانیاً برای نجات از این سردرگمی و گمراهی، «راهنمایی» فرموده‌اند و نافرمانی از توصیه ایشان مسلمانان را به «گمراهی و تفرقه» انداخته و یا آنکه چیزی نفرموده‌اند و امت در گمراهی و تفرقه، بی تقصیراند؟

جواب: آری در اینکه در میان «مذاهب متناقضه و متعارضه» تنها یک مذهب، می‌تواند مذهب حق و مطابق واقع باشد و بیش از یک مذهب، عقلاً مذهب باطل و ضلالت است عقلاً مسئله‌ای بدیهی و روشن است و علاوه بر آن، حدیثی متواتر هم از رسول خدا در این موضوع وارد شده است که «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم و متفرق می‌شوند که همه آنها گمراهند بجز یک فرقه»

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: ستفترق امتی من بعدی، ثلاث و سبعین فرقة، «واحدة ناجیه» و اثنان و سبعون فی النار -

ترجمه: رسول خدا فرمود به زودی، امت من بعد از من، به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که تنها یک فرقه آنها اهل نجات است و بقیه همگی، گمراه و اهل جهنم هستند.

(- کتاب سنن ابن ماجه در کتاب فتن - در باب افتراق الامة

- کتاب سنن ابی داود - در کتاب السنة - در باب شرح السنة

- کتاب سنن الترمذی - در کتاب الایمان - باب ما جاء فی افتراق الامة

- کتاب مسند احمد - ج ۲ ص ۳۳۲ و ...)

س: حال که فرمودید در میان مذاهب مختلف، عقلاً تنها یک فرقه می‌تواند حق باشد و رسول خدا هم همین امر عقلی را تأیید فرموده که در تفرقه امت، پس از من به هفتاد و سه فرقه، تنها یک فرقه، حق و اهل بهشت هست و بقیه فرقه‌ها، همه گمراه و اهل جهنم هستند.

از این بیان رسول خدا، استفاده می‌شود که رسول خدا، علامت «فرقه ناجیه» را فرموده و رهبران سایر فرقه‌ها، بخاطر هوای نفس یا عوامل و علل دیگر دنیا طلبی، از آن، سرپیچی کرده‌اند و لذا مستحق جهنم شده‌اند زیرا اگر رسول خدا، علامت راه حق را برای پس از خودش بیان نکرده بود دلیلی نداشت که سایر فرق، مستحق جهنم شوند.

حال این علامتی را که رسول خدا برای تشخیص «فرقه ناجیه» از سایر فرقه‌ها، فرموده است چیست؟

جواب: ۱- از آنجا که «اسلام» بر خلاف سایر ادیان الهی، دینی

الهی ابدی است و «باید تا قیامت راهنمای راه حق باشد»

۲- اینکه همه انسانها «فاعل مختاراند» و دنیا نیز «محل امتحان»

آنها است در نتیجه

۳- ممکن است افرادی به ظاهر صالح و در باطن ریاست طلب برای پس از رسول خدا در صدد انحراف امت بسوی خود باشند و موجب تفرقه و گمراهی شوند،

تنها راه ممکن، این است که رسول خدا، علامت «فرقه ناجیه» را برای پس از خود، بیان کند تا مومنین واقعی، بتوانند راه حق را تا قیامت با توجه به آن «علامت»، تشخیص دهند و ببینند. در این موضوع که «رسول خدا برای «پس از خود»، تکلیف امت را روشن کرده و راهی را که امت می‌توانستند با پیمودن آن راه، از «تفرقه و گمراهی تا قیامت نجات یابند»، فرموده است»، مورد قبول همه امت است؛ ولی در «نقل جملات این راهنمایی»، اختلاف میان امت است

سه «حدیث متعارض و متناقض» که «راه نجات امت از گمراهی برای پس از رحلت‌اش» را بیان می‌کند وجود دارد و هر کدام از گروه‌های متعارض به یکی از این احادیث سه گانه متعارض، استناد و استدلال می‌کنند و آنرا به رسول خدا نسبت می‌دهند!

الف- یک حدیث این است که رسول خدا، تنها پیروی از «قرآن» را وسیله نجات از «گمراهی»، تا قیامت می‌داند.

ب- حدیث دیگر، «قرآن»، و «سنت» را برای «پس از رحلت‌اش» وسیله نجات از گمراهی می‌داند (بدون نیاز به معرفی «مرجمی که عالم کامل به همه سنت واقعیه» باشد).

ج- حدیث دیگری که رسول خدا «برای پس از خود»، علاوه بر «قرآن»، بجای خود، (بجای خود در امامت و هادی به حق بودن نه در نبوت و رسالت) «ائمه عترت‌اش» را (همچون علی که عالم کامل به همه سنت واقعیه‌اند) برای معرفی «سنت واقعیه» و «رهبری امت»، تعیین می‌کند تا پیروان از امت، گرفتار

۱- باور به احادیث مجعوله پس از خودش نکنند و

۲- استنباط‌های غلط از قرآن و احادیث نشوند

۳- و نیز هر نژاد و طایفه‌ای، حاکمی جدا، برای خود، منصوب نکند و گرفتار تفرقه و تشتت نشوند و پیروان واقعی رسول خدا یعنی مومنین واقعی، بتوانند با پیروی از آن «رهبر منصوب از طرف خدا»، راه حق را تا قیامت ببینند.

بررسی «روایات سه گانه فوق»:

الف: اما نقد و بررسی حدیث اینکه «قرآن به تهائی پس از رسول خدا می‌تواند پیروان را از گمراهی تا قیامت، حفظ کند»

- در کتب قدیم، در کتاب مالک در موطا - در باب النهی عن القول فی القدر - از زید بن ارقم

- سنن ابوداود - در حدیث ۱۹۰۵

- و سنن ابن ماجه در حدیث ۳۰۷۴ - این حدیث را به رسول خدا

نسبت می‌دهند:

- «انی ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده، ان اعتصم به، کتاب الله»

ترجمه: من میان شما چیزی را به یادگار می گذارم که اگر به آن، عمل کنید و پیروی کنید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا است.

نقد: که اولاً بخاری و مسلم آنرا نقل نکرده اند و خبر واحد است و متواتر نیست.

ثانیاً در روایتی دیگر که به طور متواتر وارد شده است و بخاری و مسلم و غیره، نقل کرده اند و مجمع علیه همه فرق مسلمانان است، این، گفته «عمر» بوده که در مقابل رسول خدا، هنگام از دنیا رفتن رسول خدا، وقتی رسول خدا می فرماید: «قلم و دوات بیاورید تا من وصیتی کنم که دیگر شما با داشتن آن وصیتنامه، هرگز تا قیامت، گمراه نشوید»

«عمر»، می گوید: «قلم و دوات بیاورید قرآن برای ما، کافی است»، یعنی قرآن به تنهایی برای نجات ما از گمراهی «پس از رسول» خدا، تا قیامت، کافی است و به «وصیت رسول خدا»، در نجات از گمراهی، تا قیامت، نیازی نیست.

(- بخاری - در کتاب العلم - باب كتابة العلم عن عبیدالله بن عبد الله عن ابن عباس قال لما اشد بالنبي صلى الله عليه وسلم وجعه قال اتوني بكتاب اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده،

قال عمر: «ان النبي غلبه الوجد وعندنا كتاب الله، حسبنا» فاختلفوا و كثر اللغظ قال (ص) قوموا عني و لا يبغي عندي التنازع

ترجمه: وقتی رسول خدا در حال احتضار از دنیا رفتن بود فرمود کاغذی برای من بیاورید تا وصیت نامه ای بنویسم که دیگر بعد نوشتن آن، هرگز گمراه نمی شوید.

عمر گفت: «رسول خدا مریضی بر او غلبه کرده است قرآن برای ما کافی است برای آنکه تا قیامت گمراه نشویم و به وصیت نامه رسول خدا، نیازی نیست»،

رسول خدا ناراحت شد و فرمود: «از پیش چشم من دور شوید سزاوار نیست نزد رسول خدا اختلاف بنمائید».

باز - بخاری در کتاب المرض باب قول المريض قوموا عني
باز - بخاری در کتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب كراهية الخلاف عن عمر - (باختلاف يسير) -

باز بخاری - در کتاب بدء الخلق فی باب مرض النبي صلى الله عليه وسلم - همین را نقل می کند.

باز بخاری در کتاب الجهاد و السير - باب هل يستشفع الي اهل الذمة عن سليمان الاحول عن سعيد بن الجبير عن ابن عباس (الی ان قال) ... فقالوا هجر رسول الله قال (ص) دعوني فالذی انا فيه، خير مما تدعوني اليه - و در باب الجزیه و الموادعه مع اهل الحرب فی باب اخراج اليهود من جزيرة العرب ترجمه: ... رسول خدا فرمود در این حال مرگ باشم بهتر است تا از حرفهای شما پیروی کنم.

- و مسلم فی کتاب الوصية فی باب ترك الوصية نقل می کند.
- و احمد بن حنبل فی مسنده ج ۱ ص ۲۲۲ - ج ۳ ص ۳۴۶
آنرا نقل می کند

- و طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۲۴۳ و ۲۴۴
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

اغسلوني بسبع قرب و اتوني بصحيفة و دواة اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده ابداً

فقال النسوة: اتتوا رسول الله (ص) بحاجته «قال عمر فقلت اسكتن فانكن صواحبه اذا مرض عصرتن اعينكن و اذا صح اخذتن بعنقه

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: هن خير منكم!»
ترجمه: ... زنهای رسول خدا می گفتند به حرفهای رسول خدا گوش دهید. عمر گفت: وقتی مریض است گریه می کنید وقتی سالم است برگردن اش سوار می شوید، رسول خدا در خطاب به گروه عمری، فرمود: «این زنها از شماها بهترند».

یعنی این حدیث «قلم و دوات» که بطور متواتر نقل شده و مجمع علیه همه امت است می رساند این گفته که «قرآن به تنهایی برای پس از رسول خدا می تواند، امت را از گمراهی نجات دهد»، گفته «عمر» است و گفته رسول خدا نیست راوی به غلط آنرا به رسول خدا نسبت داده است زیرا رسول خدا تا آخرین لحظات زندگی اش با چنین گفته ای، مخالفت کرده است و تاریخ هم بطور قطعی نشان می دهد که این گفته (که می گوید قرآن به تنهایی برای نجات امت از گمراهی، کافی است)، کذب محض است زیرا همه هفتاد و سه فرقه، خود را پیرو قرآن می دانند و در خانه شان هم قرآن دارند اما همه آنان گمراه اند بجز یک فرقه که اهل نجات است؛ و رسول خدا هرگز حدیثی کذب و خلاف واقع، نگفته است.

ب: بررسی حدیث دیگر، درباره «وسیله نجات امت از گمراهی» برای پس از رسول خدا، که به رسول خدا نسبت می دهند که فرمود: «پس از من، با پیروی از قرآن و سنت، از گمراهی تا قیامت، نجات می یابید.» یعنی بدون لزوم مراجعه به مرجعی علمی که «عالم کامل به همه سنت واقعیه» باشد و بتواند در مقابل احادیث مجعوله، (پس از رسول خدا)، معرف «سنت واقعیه» از «سنت مجعوله» باشد.

نقد: با وجودی که منافقین از اهل مدینه از اصحاب رسول خدا (که به شهادت خداوند در سوره توبه در آیه صد و یکم) بحدی در نفاق فرو رفته بودند که حتی رسول خدا هم نمی دانست آنها، منافق اند. حال چگونه می توان پس از رسول خدا «احادیث مجعوله» توسط آنها را، از «احادیث صحیحه»، تشخیص داد؟

آیه صد و یکم - و من اهل المدينة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم - سوره توبه.

یعنی حدیث

- انی تارک فیکم الثقلین «کتاب الله و سنتی» ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً

ترجمه: من میان شما دو یادگار می‌گذارم که اگر از این دو پیروی کنید هرگز تا قیامت گمراه نمی‌شوید و آن کتاب خدا و سنت من است

- اولاً- در کتب سنّه قدیم وجود ندارد جز در کتاب موطأ مالک، ثانیاً- آنها بدون سند، که

ثالثاً- مالک در همان موطأ، در کنار این حدیث ثقلین «کتاب الله و سنتی»، حدیث معارض آنرا هم آورده که «قرآن» را به تنهایی برای نجات از گمراهی امت تا قیامت، کافی می‌داند یعنی خود مالک هم به این حدیث، اطمینان کافی نداشته است و میان این دو حدیث، مردد بوده است.

رابعاً- همه هفتاد و سه فرقه امت رسول خدا، خود را پیرو «قرآن و سنت» می‌دانند و حتی بعضاً همدیگر را تکفیر می‌کنند در حالیکه تنها یک فرقه آنها، حق است و اکثریت قاطع آنها گمراه و اهل جهنم هستند پس این حدیث نمی‌تواند صادق باشد یعنی این حدیث با توجه به اطلاق‌اش نمی‌تواند صادق باشد.

خامساً- معارض است با حدیث ثقلین دیگر که در کتب قدیم، بطور متواتر و با سند صحیح، موجود است. و نقل آن نیز مجمع علیه همه فرق مسلمانان است و آن حدیث این است:

ج: قال رسول الله اني تارك فيكم الثقلين «كتاب الله و عترتي اهل بيتي»، ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً

ترجمه: من میان شما دو یادگار باقی می‌گذارم قرآن و عترت‌ام هست که اگر از این دو پیروی کنید هرگز تا قیامت گمراه نمی‌شوید.

- که رسول خدا در غدیر خم فرمود و مسلم هم در کتاب‌اش قسمتی از آنرا در مناقب، آورده است، بخاری هم در تاریخ کبیرش از غدیر خم، تنها جمله - من كنت مولاه فهذا علي مولاه - را آورده است و در

- سنن ترمذی در ابواب مناقب

و - سنن کبریٰ نسائی - ج ۵ ص ۵۱ بطور کامل آمده است و در - مسند احمد ج ۳ ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و نیز در کتب دیگر آمده است.

- این حدیث موید است به آیاتی که درباره تطهیر «اهل بیت» و «وجوب مودت ذوی القربی» وارد شده و نیز احادیث متواتر اینکه علی، معیار حق است

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله علياً اللهم ادر الحق مداره

ترجمه: رسول خدا فرمود: خدا رحمت کند علی را، ای خدای من، حق را در مدار علی قرار بده که هر کار علی همیشه حق باشد و علامت حق بودن باشد.

- سنن الترمذی - ابواب المناقب - و نیز در همین کتاب ترمذی وارد شده است: **علی منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا و علی**

ترجمه: رسول خدا فرمود که علی از من است و من از علی هستم و

کار من را تنها خودم به نتیجه میرسانم یا علی آنرا به نتیجه می‌رساند. - بخاری ج ۵ ص ۸۵ کتاب مغازی - باب عمرة القضاء قال رسول الله لعلی، انت منی و انا منك

آیه ۲۳ - سوره شوری ﴿و ما اسئلكم اجرا الا المودة فی القربی﴾

آیه ۴۷ - سوره سبأ - ﴿و ما سئلكم من اجر فهو لكم﴾

آیه ۵۷ - سوره فرقان - ﴿قل ما اسئلكم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سیلاً﴾ یعنی محبت «عترت رسول خدا و ذوی القربی» راهی است بسوی حق و خدا.

- حدیث اینکه محبت علی، علامت ایمان واقعی است و بغض‌اش، علامت نفاق است که در نتیجه «گرفتن حدیث از علی»، گرفتن از مومن واقعی است. از کتاب مسلم در ابواب الایمان عن علی بن ابی طالب: عهد النبی الامّی الی انه لا یحبنى الا مومن و لا یبغضنی الا منافق

ترجمه: علی از قول رسول خدا نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: من علی را دوست نمی‌دارد مگر آنکه واقعاً مومن باشد و با من علی، کسی دشمنی نمی‌کند مگر آنکه واقعاً منافق باشد.

- همچنین در سنن الترمذی ج ۵ ص ۲۰۶

و سنن النسائی ج ۸ ص ۱۱۷ در ابواب مناقب در مناقب علی همین روایت وارد شده است.

و خصائص نسائی ص ۷۶

ابی ماجه ج ۱ ص ۴۲

و مسند احمد ج ۱ ص ۸۴

«کدام یک از این دو «حدیث ثقلین»، صادق است؟» - انی تارك فيكم الثقلين «كتاب الله و سنتی» ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً -

- انی تارك فيكم الثقلين «كتاب الله و عترتي اهل بيتي» ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً -

شکی نیست که شناخت «سنت واقعی» از احادیث مجعوله «پس از رسول خدا» نیازمند مراجعه به «مومنی واقعی» است که «مرجعی علمی» باشد و «عالم کامل به همه «سنت واقعی» همچون علی بن ابی طالب باشد» که رسول خدا او را باب علم‌اش و باب حکمت‌اش نامیده است یعنی مصداق عترتی که در عین اینکه «مومنین واقعی بود» از «عترت رسول خدا محسوب می‌شد» و همیشه از کودکی با رسول خدا بوده و به شهادت رسول خدا، در «حدیث ثقلین»، «عالم کامل به همه سنت واقعی» بود و تنها مرجعی علمی پس از رسول خدا بود که می‌توانست هر حدیث مجعولی را (حتی اگر از منافقین ناشناخته باشد) تشخیص دهد. چون عالم کامل به همه «سنت واقعی» و «تفسیر صحیح قرآن» بوده در نتیجه

حدیث الف - یعنی اینکه به رسول خدا نسبت می‌دهند که فرموده «پس از من قرآن به تنهایی برای نجات پیروان از گمراهی تا قیامت کافی است» و نیز

حدیث ب - برای پس از رسول خدا، بدون نیاز به «مرجعی علمی

از عترت همچون علی که عالم کامل به همه سنت واقعیه باشد خود مردم می‌توانند با مراجعه به «قرآن و سنت مختلف فیه»، راه راست را تشخیص دهند»، هرگز رسول خدا فرموده و «قرآن و سنت» هم بدون «مرجعی علمی عالم کامل به همه سنت باشد»، برای نجات از گمراهی تا قیامت، کافی نیست.

زیرا هرگز «سنت مختلف فیه»، نمی‌تواند راهنمای صراط مستقیم و حفظ وحدت در صراط مستقیم تا قیامت باشد بلکه ۱- خود «سنت مختلف فیه» که پس از رسول خدا بوجود آمده است و

۲- استنباطها و فهم‌های متعارض از قرآن و سنت که پس از رسول خدا بوجود آمده است، عقلاً علت اختلاف است نه اینکه علت حفظ «وحدت در صراط مستقیم» است.

علاوه بر شهادت تاریخ بر اینکه همه هفتاد و سه فرقه، خود را پیرو «قرآن و سنت» می‌دانند در عین حال که همه آنها، گمراه و اهل جهنم‌اند بجز یک فرقه.

خلاصه اینکه رسول خدا، نمی‌خواست با حدیث ثقلین انی تارک فیکم الثقلین «کتاب الله و عترتی» ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا- برای پس از خودش، عترت را جانشین «سنت واقعیه»، کند بلکه می‌خواست

۱- برای پس از خودش که «احادیث مجعوله»، پیدا می‌شود و امت میان این «احادیث مجعوله و متعارضه و متناقضه»، گم می‌شوند مراجعه و تمسک به عترت را وسیله‌ای برای تشخیص «سنت واقعیه» از «احادیث مجعوله» قرار دهد و نیز وسیله‌ای برای

۲- دنبال روی از «استنباط صحیح» در مقابل «استنباط‌های خطاء» شود و

۳- با تعیین «رهبری منصوب از طرف خدا»، در ظلماتی و اختلافی که پس از رسول خدا بخاطر فقدان رسول خدا بوجود می‌آید. وسیله‌ای برای نجات پیروان عترت از گمراهی باشد.

مفهوم حدیث «ثقلین کتاب الله و عترتی» چیست؟

متن حدیث ثقلین این بود که «پس از رسول خدا، پیروی از «قرآن و عترت»، پیروان را از گمراهی نجات می‌دهد» یعنی «امامت عترت» پس از رسول خدا، پیروان را از گمراهی نجات می‌دهد در نتیجه مفهوم‌اش این می‌شود که «امامت غیر عترت، موجب گمراهی می‌شود» و تاریخ این واقعیت را به اثبات رسانده است:

زیرا «رهبران غیر عترت» بودند که «بنی‌امیه» را در شام (معاویه) و در مدینه (عثمان اموی) پس از خودشان، مسلط کردند که موجب فتنه‌ها شدند و نیز «کتابت حدیث نبوی» را ممنوع کردند و پس از اجرای این سیاست «ممنوعیت حدیث نبوی»، توسط «ابابکر و عمر» و ادامه آن در زمان «بنی‌امیه» به مدت یک قرن، موجب پیدایش احادیث مجعوله بیشتر (نزدیک به یک میلیون حدیث) شدند و سردرگمی بیشتر امت پس از این «ممنوعیت یک قرنی احادیث

نبوی» و فتنه‌هایی که بنی‌امیه با حیف و میل بیت المال و ظلم و تجاوز به امت بوجود آوردند و تا بحال آثارش ادامه دارد.

یعنی اگر «حسین بن علی بن ابی طالب» در مخالفت با فسق و ستمگری «یزید بن معاویه شراب خوار، منکر رسالت نبوی» در راه اصلاح دین جدش، شهید نمی‌شد و انقلاب مسلمانان در خونخواهی حسین بن علی و نابودی بنی‌امیه بر اثر این خونخواهی، در تاریخ اسلام رخ نمی‌داد و «ممنوعیت کتابت حدیث نبوی»، چندین قرن و حتی تا بحال ادامه می‌یافت دیگر با فقدان کتب حدیث و نبود اصحاب رسول خدا و تابعین نخست، دیگر اثری از اسلام واقعی باقی، نمی‌ماند.

یعنی نتیجه «سیاست‌های ابی‌بکر و عمر» در مسلط کردن «بنی‌امیه» بر سرنوشت اسلام و سیاست «ممنوع کردن کتابت حدیث نبوی» از طرف ابابکر و عمر و ادامه این سیاست، توسط بنی‌امیه، (دست‌نشانده آنان) به تفرقه و گمراهی امت افزود و می‌رفت که اسلام را محو کند که قیام

۱- «حسین بن علی بن ابی طالب»

۲- «قیام امت به خونخواهی حسین بن علی» و در نتیجه

۳- «نابودی بنی‌امیه»

۴- و در نتیجه، «آزادی کتابت حدیث نبوی، مانع نابودی کامل اسلام واقعی شد».

دستور «ابابکر و عمر» در ممنوع کردن «نقل حدیث نبوی»:

۱- کتاب تذکره الحفاظ للذهبی در ترجمه ابی‌بکر - ج ۱ ص ۳-۲

ان ابابکر جمع الناس بعد وفاة نبيهم فقال:

انکم تحدثون عن رسول الله صلی الله علیه و سلم، احادیث تختلفون فیها، و الناس بعدکم اشد اختلافاً، «فلا تحدثوا عن رسول الله شیئاً»

فمن سألکم فقولوا بیننا و بینکم، کتاب الله فاستحلوا حلاله و حرّموا حرامه.

ترجمه: وقتی رسول خدا از دنیا رفت ابی‌بکر همه مردم را جمع کرد و به آنها گفت شما احادیثی از رسول خدا نقل می‌کنید و بعضاً با هم مختلف است بعد از شما نیز چه بسا اختلاف درباره احادیث نبوی بیشتر شود شما از رسول خدا دیگر حدیثی نقل نکنید اگر کسی از شما مسئله‌ای پرسید درباره چیزی حلال یا حرام بگوئید به قرآن مراجعه کنید حلال آنرا حلال بدانید و حرام آنرا حرام بدانید همین قدر کافی است و احادیث رسول خدا را نقل نکنید.

- طبقات ابن سعد بترجمة القاسم بن محمد بن ابی بکر - ج ۵ ص ۱۴۰ - ان الاحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب فانشد الناس ان یاتوه بها فلما اتوه بها امر بتحریقها.

- ترجمه: «در زمان عمر، احادیث زیاد شد، عمر دستور داد همه کتاب‌های احادیث نبوی را بیاورید وقتی همه کتابهای احادیث نبوی را آوردند همه آنها را آتش زد» یعنی کتابت احادیث نبوی، ممنوع است. - سنن ترمذی - کتاب العلم - باب ما جاء فی الرخصة فیه - ان رجلاً

من الانصار كان يجلس الى النبي فيسمع من الحديث فيعجبه و لا يحفظه فشكا الى النبي (ص) فقال له رسول الله (ص) استعن ببيدك و او ما بيده، اي خط

- ترجمه: شخصی نزد رسول خدا شکایت کرد که حافظه من ضعیف است احادیث را فراموش می‌کنم، رسول خدا فرمود: احادیث را بنویس.

- بخاری - باب کتابه العلم - ان رجلاً من اهل اليمن، سمع حديث رسول الله فقال اكتب لي يا رسول الله، فقال اكتبوا لابي فلان

- ترجمه: شخصی از اهل یمن به رسول خدا گفت این حدیث را برای من بنویس، رسول خدا فرمود: این حدیث را برای او بنویسید.

نقد و بررسی: این گفته ابوبکر که «قرآن برای شناخت حلال و حرام، کافی است و به حدیث نبوی مراجعه نکنید» را اینک حتی پیروان «ابی بکر و عمر» قبول ندارند و کتب احادیث‌شان را دور نمی‌اندازند زیرا می‌دانند ما احکام نماز و روزه و حج و اکثر حلال و حرام خود را با توضیحات «سنت نبویه»، یاد می‌گیریم و قرآن به تنهایی بدون مراجعه به احادیث نبوی، کافی نیست و این جمله ابی بکر که اینک که رسول خدا تازه از دنیا رفته، کمی اختلاف در احادیث است و آینده بیشتر هم می‌شود پس گفته ابوبکر به اینکه «احادیث نبوی را بنویسید»، صحیح نیست راه چاره این است که بلافاصله اصحاب، جمع می‌شدند و احادیث نبوی را مکتوب می‌کردند نه اینکه برای جلوگیری از اختلاف بیشتر، در احادیث نبوی، بگویند احادیث نبوی را برای همدیگر، نقل نکنید تا احادیث نبوی به فراموشی برود زیرا «فراموش شدن احادیث نبوی» همان و «فراموش شدن عمده احکام دین» همان، یعنی ترک نقل احادیث نبوی، مساوی است با به خاک سپاری احادیث نبوی و فراموشی اکثر احکام دینی؛ و سوزاندن احادیث نبوی هم توسط عمر، راه حل نیست و مانع فراموشی احادیث نبوی نمی‌شود بلکه علت فراموش شدن احادیث نبوی می‌شود.

مقصود از ممنوع کردن «نقل حدیث نبوی» و نتیجه آن:

- اما سیاست ابابکر که گفت: «لا تحدثوا عن رسول الله (ص) شیئاً» - ترجمه: «احادیث نبوی را نقل نکنید»

نه تنها ممنوعیت «کتابت حدیث نبوی» بود بلکه ممنوعیت «نقل شفاهی حدیث نبوی» هم بود؛

همچنانکه «سوزاندن احادیث نبوی»، توسط عمر - گرچه به ظاهر تنها، «ممنوعیت کتابت احادیث نبوی» را میرساند لکن گفتار یاران عمر، ممنوعیت «نقل شفاهی حدیث نبوی» را هم میرساند، آنجا که وقتی نماینده و فرستاده عمر یعنی قرظة بن کعب به عراق وارد میشود مردم عراق از نماینده عمر، می‌خواهند احادیث‌ای از رسول خدا برای مردم عراق نقل کند، او پاسخ داد که: عمر ما را از این کار، نهی کرده است یعنی «عمر ما را نهی کرده است» که احادیث نبوی را برای مردم نقل نکنیم.

تذکره الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۵ - ۴

لما قدم قرظة بن کعب قالوا: حدثنا فقال نهانا عمر.

ترجمه: وقتی نماینده عمر وارد عراق شد مردم گفتند از رسول خدا حدیثی برای ما نقل کن - نماینده عمر گفت که عمر ما را از نقل احادیث نبوی، منع کرده است.

سنن الدارمی باب من هاب الفتيا بكتاب العلم من سننه - عن الشعبي قال جالست ابن عمر سنة فما سمعته يحدث عن رسول الله شيئاً الا هذا الحديث

- ترجمه: شعبی نقل می‌کند که من یک سال با عبدالله بن عمر بودم تنها یک حدیث از رسول خدا نقل کرد و بس

- و روی عن السائب بن يزيد قال: خرجت مع سعد بن ابی وقاص - الی مکة، فما سمعته يحدث حديثاً عن رسول الله (ص) حتى رجعنا الی المدينة.

ترجمه: سائب بن یزید می‌گوید: من با سعد بن ابی وقاص به مکة مسافرت کردم تا وقتی که برگشتیم حدیثی از رسول خدا، از او، نشنیدم.

«اهل بیت مطهر» در قرآن، چه کسانی هستند؟

مسلم فی کتاب فضائل الصحابة باب فضائل «اهل البيت» عن عائشة قالت: خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم غداة و عليه مرط من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال:

- انما يرد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً - سنن الترمذی عن ام سلمة و ايضاً عن انس بن مالك و مسند احمد عن غير واحد و نیز دیگران این حدیث را نقل می‌کنند.

ترجمه: عایشه نقل می‌کند که صبح روزی رسول خدا، حسین و علی و فاطمه را زیر پوششی جمع کرد و این آیه را خواند. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ «سوره احزاب آیه ۳۳»

آنطور که از جابر بن عبدالله انصاری از فاطمه زهراء عليها السلام از طریق اهل بیت و آل محمد نقل شده است آیه تطهیر بر رسول خدا صلى الله عليه وآله هنگامی نازل شد که رسول خدا در خانه «فاطمه دخترش و علی»، میهمان بوده است و نزدیک به یکماه بوده که اکثر زنان رسول خدا با رسول خدا قهر کرده بودند که چرا از غنائم به آنها سهم بیشتری را نمی‌دهد و لذا سیاق آیه احزاب، در این قسمت در تویخ زنان رسول خدا نازل شده است و الف لام کلمه البیت در این آیه، الف و لام، حضوری است و اشاره به «خانه فاطمه و علی» دارد که آن روز، رسول خدا در آن خانه، میهمان بوده است؛

بنابر این، جمله - «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً»

(ترجمه: این است و جز این نیست که خداوند می‌خواهد شما اهل بیت را از هر رجس و پلیدی پاک گرداند پاک گردانیدنی)

- بطور قطع، علی را شامل می‌شود و بطور قطع زنان رسول خدا را شامل نمی‌شود چون «خانه» همان «خانه علی و فاطمه» بوده است که رسول خدا در آن روز، مهمان «علی و فاطمه» بوده

است و زنان رسول خدا از اهالی این «خانه علی و فاطمه» بطور قطع نبودند؛

اما آنچه از طریق عایشه یا ام سلمه نقل شده این بوده که رسول خدا پس از جمع کردن حسنین و علی و فاطمه و انداختن پوششی روی آنها از خدا دوری آنها را از رجس طلب نموده و آیه تطهیر تنها درباره اینها (حسین و علی و فاطمه) نازل شده است که با رسول خدا می شوند پنج تن.

«ذوی القربای واجب المودة»، چه کسانی هستند:

کتاب تاریخ المدینة المنورة لابن شبة در باب ذکر فضائل بنی هاشم:

عن المطلب بن ربيعة قال كنت جالسا عند رسول الله (ص) فدخل عليه العباس وهو مغضب فقال: يا نبي الله ما بال قریش اذا لقوا بينهم تلاقوا بوجوه مبشرة و اذا لقونا، لقونا بغیر ذلك؟

قال فغضب النبي صلی الله علیه و سلم حتی احمر وجهه و قال لا يدخل قلب رجل الايمان حتى يحبكم لله و لرسوله (ثم قال: ايها الناس من اذی عمی فقد اذانی و انما عم الرجل صنو ابيه)

ترجمه: این شبة در کتاب تاریخ مدینه منوره اش نقل می کند که روزی عباس عموی رسول خدا بر رسول خدا وارد شد در حالیکه ناراحت و غضبناک بود به رسول خدا گفت چرا قریش وقتی با هم دیگر، ملاقات می کنند با روئی باز و خوش روئی ملاقات می کنند اما وقتی با ما بنی هاشم خویشان شما ملاقات می کنند با اخم و غضب ملاقات می کنند، رسول خدا غضبناک شد بحدی که رنگ اش قرمز شد و فرمود در دل هیچ مومنی ایمان وارد نمی شود مگر آنکه شما را بخاطر من و بخاطر خدا، دوست داشته باشد و...

و قریب باین را - سیوطی در الدر المنثور نقل کرده است. در ذیل آیه ذوی القرباء.

یعنی این دوستی بنی هاشم ذوی القربای من، واجب است و علامت ایمان است،

عن جبیر بن مطعم قال لما قسم رسول الله صلی الله علیه و سلم سهم ذوی القربی من (خبیر بین) بنی هاشم و بنی المطلب، اتیته انا و عثمان بنی عفان فقلنا: یا رسول الله هؤلاء بنی هاشم لا ینکر فضلهم لمکانک الذی جعلک الله به منهم ارایت اخواننا من بنی المطلب اعطیتهم و منعنا، و انما نحن و هم منک بمنزلة (واحدة) فقال النبی صلی الله علیه و سلم: انهم لم یفارقونی فی جاهلیة و لا فی الاسلام، و انما بنو هاشم و بنو المطلب، شیء واحد و شبک النبی صلی الله علیه و سلم بین اصابعه - و اشار ابو خالد فشبک بین اصابعه.

ترجمه: جبیر بن مطعم نقل می کند پس از غزوه خبیر وقتی رسول خدا، غنائم را تقسیم می کرد از خمس غنائم به بنی هاشم و بنی مطلب داد اما بما نداد، من و عثمان بن عفان به رسول خدا اعتراض کردیم و گفتیم اینکه به بنی هاشم دادی ما فضل بنی هاشم را انکار نمی کنیم بخاطر آنکه شما از طایفه آنها هستی اما چرا به بنی المطلب هم خمس دادی اما بما ندادی در حالیکه آنها با ما، فرق نمی کنند.

رسول خدا فرمود آنها (بنی المطلب و بنی هاشم) هرگز مرا تنها نگذارند چه قبل از مسلمان شدنشان و چه بعد از مسلمان شدنشان همیشه از جان من دفاع می کردند اما شما (قریشیان غیر هاشمی) مرا تنها می گذارید اما بنی المطلب همچون بنی هاشم در دفاع از من، یکی بودند همچون این دو انگشتان من که بهم چسبیده است.

یعنی وقتی بعضی از «قریشیان غیر هاشمی» به رسول خدا، اعتراض کردند چرا به بنی المطلب سهم ای به آنها از خمس بنام سهم ذوی القربی می دهی اما بما «قریشیان غیر بنی هاشم»، نمی دهی؟

رسول خدا در پاسخ آنها فرمود: چون آنها هرگز مرا تنها نگذارند چه قبل از مسلمان شدنشان و چه پس از مسلمان شدنشان یعنی در زمان غربت اسلام در مکه در شعب ابی طالب آنها بودند که از جان من، حفاظت می کردند و پس از مسلمان شدن آنها و در مدینه هم که زمان قدرت اسلام بود در غزوات در زمان احساس شکست که شما «قریشیان غیر هاشمی» فرار می کردید و من را در میان دست دشمن خونخوار تنها می گذارید اینها تنها «بنی هاشم و بنی المطلب» بودند که فرار نمی کردند و در کنار من می ماندند و از جان من دفاع می کردند و «بنی المطلب و بنی هاشم» در دفاع از من با هم متحد بودند و یکی هستند سپس رسول خدا انگشتانشان را بهم چسبانند و فرمودند اینگونه در دفاع از من با هم متحد بودند.

- بخاری ج ۵ ص ۷۹ - باب غزوة خبیر - عن جبیر بن مطعم فقال النبی صلی الله علیه و سلم انما بنو هاشم و بنو المطلب شیء واحد، قال جبیر - و لم یقسم النبی صلی الله علیه و سلم لبنی عبدالشمس و بنی نوفل شیئا.

بر خورد با فاطمه، «سید زنان اهل بهشت»:

بخاری - فی کتاب بدء الخلق عن عایشة:

«ان فاطمة بنت النبی صلی الله علیه و سلم ارسلت الی ابی بکر تسأله: ۱ - میراثها بالمدينة و ۲ - فدک و ۳ - سهمها من خمس خبیر فابی ابوبکر ان یعطی الیها شیئا فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنها زوجها علی و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها علی».

ترجمه: «بخاری از قول عایشه نقل می کند که فاطمه زهراء دختر رسول خدا پیش ابوبکر فرستاد و از او سه چیز خواست؛

۱- یکی، ارث اش از زمین های مدینه؛

۲- دوم، فدک را و؛

۳- سوم، سهم اش از سهم ذوی القرباء از خمس خبیر را.

اما ابوبکر هیچ چیزی باو نداد و لذا فاطمه با ابوبکر قهر کرد تا آخر عمر، وقتی از دنیا رفت علی او را دفن کرد و بر او نماز خواند و ابوبکر را هیچ خبری نکرد.»

یعنی ابوبکر حتی سهم خمس فاطمه را نداد - فاطمه تا آخر عمر با او قهر بود.

سنن ابی داود باب فی بیان مواضع قسم الخمس

- «كان ابوبكر يقسم الخمس نحو قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم غير انه لم يكن يعطى قربي رسول الله ما كان النبي يعطيهم»

ترجمه: ابابکر وقتی بیت المال را تقسیم می کرد همچون رسول خدا تقسیم می کرد بجز آنکه سهم ذوی القربا را از خمس به ذوی القربی نمی داد
سوره انفال - آیه ۴۱ - ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾ ترجمه: بدانید که هر آنچه به غنیمت گرفتید خمس آن، مال خدا و رسول خدا و ذوی القربی و فقراء و در راه مانده است.
سوره مائده آیه ۴۴ - ﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ هر کس به قرآن حکم نکند کافر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «فاطمة سيدة نساء اهل الجنة» ترجمه: رسول خدا فرمود: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است
و قال صلى الله عليه وسلم لفاطمة ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك و قال (ص) فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني.»

ترجمه: رسول خدا خطاب به فاطمه فرمود: خدا غضب می کند به هر کسی که تو به او غضب می کنی و راضی می شود از هر که تو از او راضی شوی. - و نیز فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که فاطمه را غضبناک کند من را غضبناک کرده است.

علی بیعت نکرد:

بخاری - ابواب حدود - باب حدّ الحبلى عن عمر بن الخطاب: «انه قد كان من خبرنا حين توفى نبيّه ان الانصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة و خالف عنا، علي و الزبير و من معهم» ترجمه: عمر نقل می کند که پس از رحلت رسول خدا، علی و آنانکه در خانه اش بودند به ابوبکر بیعت نکردند و انصار هم به ابوبکر، بیعت نکردند و همه انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند.

تهاجم به خانه فاطمه و علی برای گرفتن بیعت به زور:

- تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۳: عن زیاد بن كليب: «اتى عمر منزل علي و فيه طلحة و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: و الله لا حرقن عليكم او لتخرجن الى البيعة.»

ترجمه: تاریخ طبری از زیاد بن کلب نقل می کند که گفت: «عمر آمد درب خانه علی که در آن طلحه و زبیر و گروهی از بزرگان مهاجرین بودند گفت بخدا قسم اگر بیرون نیائید برای بیعت به ابوبکر، همه تان را آتش می زنم.»

یعنی «ابابکر و عمر» بخاطر گرفتن بیعت برای ریاست، حاضر بودند فاطمه سیده زنان اهل بهشت را بسوزانند تا حکومت را بگیرند و به «بنی امیه» (بچه های ابوسفیان در شام و به عثمان اموی در مدینه پس از خودشان) بسپارند و «نقل حدیث نبوی را ممنوع کنند».

- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مخاطباً أصحابه ستحرصون علي الامارة و تكون ندامة يوم القيامة

ترجمه: رسول خدا به اصحاب اش فرمود: به زودی شما، بر ریاست طلبی حرص می ورزید و روز قیامت از کار خود پشیمان می شوید. از بخاری در کتاب الاحکام ج ۸ ص ۱۰۶ - یعنی رسول خدا به اصحاب اش، فرمود شما به زودی بخاطر حرص بر امارت و حکومت کردن، روز قیامت پشیمان می شوید یعنی اهل جهنم می شوید

رسول خدا: «ریاست طلبان»، لایق ریاست نیستند

- و در جلد هشتم بخاری ص ۱۰۷ - رسول خدا فرمود: ما کسی را که طالب ریاست باشد رئیس و امیر نمی کنیم یعنی کسیکه طالب ریاست باشد شرعاً لایق ریاست و امیری نیست و حق حکومت کردن ندارد.

انا لا نولى هذا من سأله و لا من حرص عليه

ترجمه: رسول خدا در مقابل کسی که طالب ریاست بود فرمود ما ریاست را به کسی که آترا طلب کند و یا برای آن، حرص بورزد نمی دهیم. - مسلم نیز این روایت را در کتاب الامارة نقل کرده است «باب كراهة الامارة».

- كتاب البدء و التاريخ درباره كشته شدن جنين فاطمه با ضربت عمر: «ولدت فاطمة محسناً و هو الذى اسقط من ضربة عمر»

ترجمه: كتاب بدء و التاريخ نقل می کند که فاطمه طفلی را که نام اش محسن بود ساقط کرد بخاطر ضربت عمر.

سنن الترمذی عن زيد بن ارقم ان رسول الله (ص) قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسين انا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم

ترجمه: رسول خدا به «علی و فاطمه و حسن و حسین» فرمود: من با کسی که با شما بجنگد می جنگم و با کسی که با شما آشتی و صلح باشد صلح و آشتی ام

سه سؤال ۱ - چرا مکان قبر فاطمه، معلوم نیست در بقیع است یا در خانه خودش (تزدیک قبر رسول خدا)؟

۲ - چرا پیروان ابابکر و عمر: «خطبه مفصل غدیر» را بطور کامل نقل نمی کنند؟

۳ - چرا گروه عمری، مانع کتابت رسمی وصیتنامه رسول خدا (ص) هنگام رحلت اش شدند در حالیکه رسول خدا از ممانعت آنها به شدت ناراحت شد و فرمود: قوموا عنی - (یعنی از پیش چشم من دور شوید -).

بخاری - کتاب العلم باب کتابة العلم عن ابن عباس «وقتی زن های رسول خدا ام المومنین ها اصرار می کردند به پیروی از دستور رسول خدا (ص)، رسول خدا، به عمر، فرمود آنها از شماها بهتراند یعنی زنها از شماها بهترند - طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۷ هن خیر منکم»

و «رسول خدا» از دنیا رفت در حالیکه گویا از گروه عمری (یعنی

ابابکر و عمر و پیروان شان)، ناراضی بود و سپس فرمودند آنچه من اکنون در آن هستم یعنی در حال مردن هستم، بهتر است از اینکه گوش به حرف شما (=گروه معترض) بدهم (یعنی شما که مانع نوشتن وصیت نامه من می شوید)

«دعونی فالذی انا فیه، خیر مما تدعونی الیه» (از کتاب بخاری کتاب علم و کتاب اعتصام و در سایر کتب در کتاب وصیت و غیره بطور متواتر آمده است)

و عمر در مقابل فرمان رسول خدا سرپیچی کرد و گفت: «حسبنا کتاب الله یعنی برای پس از رسول خدا، قرآن ما را کافی است یعنی برای هدایت و نجات از گمراهی پس از رسول خدا به وصیت رسول خدا، نیازی نیست و قرآن به تنهایی، می تواند ما را تا قیامت از گمراهی نجات دهد» در حالیکه تجربه تاریخ، ثابت کرده که گفته عمر در مقابل گفته رسول خدا، صحیح نبوده است و قرآن به تنهایی بدون وصیت رسول خدا، کافی نبوده است زیرا همه هفتاد و سه فرقه در خانه شان قرآن دارند و خود را عامل به آن می دانند اما در عین حال، اکثراً گمراه اند. و چه بسا همدیگر را تکفیر می کنند پس «قرآن به تنهایی نمی تواند پیروان را از گمراهی تا قیامت نجات دهد» و به سنت رسول خدا و «وصیت کتبی رسول خدا» برای نجات از گمراهی تا قیامت نیاز بوده است و حق با گفته رسول خدا بود نه با گفته عمر بن الخطاب.

چرا عمر با وصیت ابی بکر هنگام مردن ابی بکر، مخالفت نکرد؟ قرآن هم در سوره طه آیه ۱۲۳ - می فرماید: «هر که از هدایت من یعنی هدایت انبیاء من، پیروی کند هرگز گمراه نمی شود» ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلَّ وَلَا يُشْقَى﴾
عمر با وصیت ابی بکر هنگام فوت اش هیچ مخالفتی نکرد که ابوبکر، عمر را بجای خودش گذاشت.

فراریان در غزوات:

عن عائشة عن ابی بکر قال: لما جال الناس عن رسول الله (ص) يوم احد، كنت اول من فاء الى رسول الله (ص) (یعنی انا اول من رجع من الفرار) ابوبکر گفت من اولین کسی بودم که در غزوه احد بعد از فرار برگشتم.

- طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۵۵ - السيرة لابن كثير ج ۳ ص ۵۸ - البداية و النهاية ج ۴ ص ۲۹

در غزوه حنین

بخاری ج ۵ ص ۱۰۱ فی یوم حنین عن قتاده فی انهزام المسلمین و عمر بن الخطاب فیهم - قال قتاده... انهزم المسلمون و انهزم معهم فاذا بعمر بن الخطاب فی الناس فقلت له ما شان الناس قال امر الله ثم تراجع الناس الى رسول الله (ص)

ترجمه: قتاده نقل می کند که در جنگ حنین در میان شکست خوردگان و فرار کنندگان، عمر بن الخطاب را دیدم گفتم چطور اینطور شد گفت خواست خدا است.

- مسلم فی ابواب استحقاق القاتل لسلب المقتول - همین را نقل می کند

در غزوه احد - تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۹۹ - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵۶

- سیره ابن کثیر ج ۳ ص ۶۸ - سیره ابن هشام ج ۳ ص ۸۸ - البداية و النهاية ج ۴ ص ۲۸۰

انتهی «انس بن النضر» الی عمر و طلحة بن عبیدالله فی رجال من المهاجرین و الانصار و قد القوا بایدیهم، فقال ما یحسبکم؟ قالوا قتل رسول الله

قال فما تصنعون بالحياة بعده؟ قوموا فموتوا علی مثل ما مات رسول الله ثم استقبل القوم فقاتل حتی قتل

ترجمه: انس بن نضر در جنگ احد وقتی با عمر و طلحه بن عبیدالله و گروهی از بزرگان مهاجرین قریش ملاقات کرد که همگی دست از جنگ کشیده بودند و از جنگیدن فرار کرده بودند چرا نشسته اید گفتند می گویند رسول خدا کشته شده است و مرده است.

انس بن نضر گفت فرضاً رسول خدا مرده است اما خدا که نمرده است بروید بجنگید و انس بن نضر خودش جنگید تا آنکه شهید شد. مسلم - کتاب الجهاد و السیر - ج ۵ ص ۱۷۸ - عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و سلم افرود یوم احد فی سبعة من الانصار و رجلین من قریش فقال رسول الله ما انصفنا اصحابنا

ترجمه رسول خدا را قریشیان در غزوه احد تنها گذاردند بجز دو نفر - مسند احمد عن انس: ان المشرکین لما رهقوا النبی یوم احد، و هو فی سبعة من الانصار و رجل من قریش،

فقال رسول الله (ص): «ما انصفنا اصحابنا» - البداية و النهاية ج ۴ ص ۲۶ - رسول خدا وقتی در غزوه احد، همه قریشیان بجز یک نفر فرار کردند، رسول خدا فرمود اصحاب من، انصاف را نسبت به من مراعات نکردند.

- دو مردی که از قریش، رسول خدا را در غزوه احد تنها نگذاشتند چه کسانی بودند؟ یکی حمزه سیدالشهداء بود و دیگری علی بن ابی طالب از بنی هاشم که پس از شهادت حمزه، تنها یک نفر از قریش بود که از رسول خدا دفاع می کرد، علی بود. و «قریشیان غیر هاشمی» همه فرار کردند.

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾
«سوره نساء / آیه ۹۵»

ترجمه: «خداوند مجاهدین به جان و مال شان را بر بقیه مسلمانان برتری می دهد» و این شهادت خداوند است درباره برتری حمزه و علی از «بنی هاشم» بر «قریشیان غیر هاشمی».

همیشه علی وجه الملة بود که با سقوط نظامهای کودتائی یعنی با مرگ عثمان، مردم خودشان در خانه علی آمدند با وجودی که عایشه از بیعت با طلحه (پسر عموی پدرش) تبلیغ می کرد. و اگر پس از رحلت رسول خدا، «ابابکر و عمر و قریشیان غیر هاشمی»، کودتا علیه «عترت» نمی کردند و از «علی بن ابی طالب و عترت رسول خدا»، پیروی می کردند، هیچ مشکلی برای مسلمانان پیش نمی آمد. رسول خدا فرمود:

- انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان

تمسکتکم بهما لن تضلوا ابداً -

رسول خدا فرمود:

«من دو یادگار میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت من است اگر از این دو، پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.»

۲- حکم «قرآن»، درباره «سلطان

جائر» چیست؟

سوره بقره / آیه ۱۲۴ ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

ترجمه: وقتی خداوند ابراهیم را به کلماتی امتحان کرد خداوند به ابراهیم فرمود: من ترا امام قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من نیز امامانی قرار بده!» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد!». یعنی ستمگر، حق حکومت و رهبری ندارد

در نتیجه حدیثی که مسلم - در ابواب الامارة - باب «الزوم الجماعة» - به رسول خدا نسبت می‌دهد که رسول خدا فرموده «پس از من، پیشوایانی می‌آیند که گمراه‌اند و قلب‌های آنها، قلب شیطان است. راوی سؤال می‌کند ما چه کنیم نسبت به آنها؟ رسول خدا فرمود گوش به فرمان آنها باشید و از آنها اطاعت کنید» یعنی «اطاعت از سلطان منافق و ستمگر و ضایع کننده دین هم واجب است». این حدیث نسبتی ناروا به رسول خدا است.

«یکون بعدی - أئمة لا يهتدون بهدای و لا يستتون

بستتی و سيقوم فيهم رجال، قلوبهم قلوب الشياطين في جحمان انس - قال قلت كيف اصنع يا رسول الله - قال تسمع و تطيع...»

- و نیز دو حدیثی را که «بخاری در کتاب الاحکام» و «مسلم در کتاب الاماره» به رسول خدا نسبت می‌دهند که رسول خدا فرموده: «جدا شدن از سلطان، موجب رفتن به جهنم است» یعنی اطاعت‌شان واجب است یعنی حتی اگر سلطان، «گمراه و منافق و فاسق» باشند؛ حدیث کذبی است.

من کره من امیره شيئاً فليصبر فانه من خرج من السلطان شبراً، مات ميتة جاهلية

- ترجمه: هر که از سلطان و امیرش ناراضی است باید صبر کند زیرا هر که از سلطان یک وجب فاصله بگیرد مرگ‌اش مرگ جاهلیت است» یعنی اهل جهنم است.

مثلاً «یزید ابن معاویه»، «سلطان مسلمین» علاوه بر کشتن «حسین بن علی، سبط رسول خدا» و حتی «بچه شیرخوار حسین بن علی» همچنین در سال بعد به لشکرش به سرکردگی مسلم بن عقبه، فرمان داد به مدینه‌ی النبی حمله کنند و تا سه روز

زن و ناموس صحابه و غیر صحابه، بر سربازان‌اش حلال باشد و با زنان صحابه و دختران صحابه، بحدی زنا کردند که پس از نه ماه، هزار طفل حرامزاده متولد شد.

و سال بعد «یزید»، «سلطان مسلمین آن وقت»، دستور آتش زدن پرده خانه خدا و خراب کردن کعبه را داد.

و نیز هنگامیکه شراب می‌خورد و روی سر بریده «حسین بن علی» (سبط رسول خدا و یکی از دو سید شباب اهل بهشت) شراب می‌ریخت گفت: «من انتقام خون اجدادم را که در بدر، کشته شده بودند از بنی هاشم (یعنی از رسول خدا و خویشان‌ش) گرفتم و نیز یزید بن معاویه گفت: اصلاً وحی، نازل نشده» یعنی محمد به دروغ، خود را پیغمبر و رسول خدا، می‌دانسته است.

حال آیا آنطور که بخاری و مسلم، می‌گویند که پیروی از «سلطان»، «یزید بن معاویه، منکر رسالت رسول خدا»، واجب است باید پیروانش هم به تبعیت از یزید، رسالت رسول خدا را انکار کنند و هر گناه کبیره‌ای را که یزید بن معاویه، دستور می‌دهد مرتکب شوند؟

حال شما قضاوت کنید علمای «عامه مسلمین» چه احادیث دروغی را که بالای منبرها می‌خوانند و اطاعت چه فاسقان و فاجرانی را واجب می‌دانند و وجوب‌اش را به رسول خدا هم نسبت می‌دهند. و چگونه کتاب‌های بخاری و مسلم را با این دروغ‌هایش، صحیح هم می‌دانند. (با آنکه بخاری از نواصب نقل حدیث می‌کند مثل نقل حدیث بخاری از عمران بن حطان از رهبران نواصب و حریر بن عثمان و غیر این‌ها) با آنکه رسول خدا فرموده مبغض علی منافق است.

قرآن: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ «هود / ۱۱۳» به ستمگران اعتماد و تکیه نکنید و نزدیک نشوید که عذاب خدا شما را هم فرا می‌گیرد.

- ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾ «مائده / ۲» به نیکی و تقوی کمک کنید و به گناه و ظلم کردن کمک نکنید

این احادیثی که در درون با هم متناقض است و با قرآن، مخالف است نباید مورد قبول قرار گیرد. گرچه در بخاری و مسلم و امثال اینها باشد.

عقلاً هم حکومت برای «اجرای عدالت» است چگونه معقول است که عدالت، شرط لیاقت حاکم نباشد؟

و نزد خداوند حاکم جائر، طغیان‌گر است یعنی طاغوت است که پذیرش حکومت طاغوت، حرام است و خداوند از آن منع کرده است - سوره نساء آیه ۶۰ - ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَن يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ - سوره بقره آیه ۲۵۶ - ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

س: درست است که آیه ۱۲۴ - سوره بقره - یعنی جمله ﴿لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ - می گوید - رهبری امت به ستمگر داده نمی شود و ستمگر حق رهبری و امامت را ندارد.

اما آیه ﴿اطيعوا اولوالامر منكم﴾ در سوره نساء آیه شصتم ﴿اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولو الامر منكم﴾ - می گوید از امیران خود پیروی کنید؟

ج: هرگز، زیرا اگر مقصود خدا از «اولوالامر»، «سلاطین» و امیران بودند خدا بجای «اطيعوا اولوالامر منكم» می فرمود و «اطيعوا سلاطینکم» یا «اطيعوا امرائکم» یا «اطيعوا امیرکم» - اما چرا خداوند نفرمود «اطيعوا امرائکم» و فرمود «اطيعوا اولوالامر منكم» یعنی اطاعت کنید «صاحب اختیاران» را یعنی کسیکه حق امر کردن به شما دارد یعنی «شرعاً ولی امر شما» است تا کسیرا که «ستمگر» است و «حق امامت ندارد»، حکومت را نگیرد و نیز کسیرا که جاهل به احکام دین است را امیر، نگیرد و لذا در آیه ۸۳ همین سوره نساء، اولوالامر را معرفی کرده که کسی است که عالم به دین است و می تواند استنباط صحیح از دین داشته باشد ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾

- ترجمه: «اگر مردم مسائل مربوط به امنیت را فوراً شایعه نکنند و آنرا به رسول خدا و اولوالامر ارجاع دهند، آنها استنباط صحیح از آنرا می دانند».

- بخاری - کتاب التفسیر - قال عمر: اقضانا علی «عمر گفت بهترین قضاوت کننده - در دادگاه، علی است»

- سنن ابن ماجه عن النبی: اقضاهم علی - ترجمه: رسول خدا فرمود: بهترین قضاوت کننده، علی است.

- سنن الترمذی ج ۲ ص ۲۹۹ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: انا دار الحکمة و علی بابها - «رسول خدا فرمود: من خانه حکمت و علم هستم علی درب این خانه است یعنی اعلم صحابه، علی بود»

سوره بقره آیه ۲۴۷: خداوند درباره اعتراض بعضی که گفتند چرا خدا طالوت را حاکم کرد، خدا پاسخ داد که چون عالم تر و توانمندتر از شما است ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

سوره زمر آیه ۹: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ یعنی عقلاء می فهمند که عالم بر جاهل، برتری دارد یعنی با وجود عالم، هرگز جاهل حق حکومت کردن ندارد.

و اگر به حدیث غدیر که شامل نصب علی به عنوان مولای مومنان است و حدیث ثقلین کتاب الله و عترتی توجه عمیق بکنیم متوجه می شویم که اولوالامر واجب الاتباع بجز «ائمه عترت» کسی دیگری نمی تواند باشد و در زمان یزید بن معاویه اولوالامر واجب الاتباع همان حسین بن علی بود نه یزید

شرابخوار ستمگر.

قرآن می فرماید: هر کسی با رهبر خود محشور می شوند اگر کسی سلطان ستمگری رهبرش بود با همان محشور می شود و با همان به جهنم می رود «سوره اسراء آیه ۷۱»

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَأُولَئِكَ يَتْرُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلَّ سَبِيلًا﴾

۲- آیا پیروی از «اکثریت مسلمانان» علامت حق بودن است؟

جواب: مهمترین اکثریت و جماعت همانا «اکثریت و جماعت صحابه» است در زمان رسول خدا آنطور که خداوند در سوره توبه و بعضی از سور دیگر مثل آخر سوره جمعه و غیره نقل می کند این جماعت مسلمین و اکثریت صحابه، در غزوات در هنگام احساس خطر جدی فرار می کردند و حتی رسول خدا را در میان دست دشمن خونخوار تنها می گذاردند.

سوره توبه - ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ در غزوه احد تنها از قریش دو نفر فرار نکردند که یکی همزه سیدالشهداء و دیگری علی مرتضی از بنی هاشم بودند و در غزوه حنین قریشیان غیر هاشمی خود به فرارشان اعتراف کردند.

کتاب مسلم - باب غزوة احد - افرد یوم احد فی رجلین من قریش. ترجمه: در غزوه احد رسول خدا تنها شد یعنی همه صحابه فرار کردند بجز دو نفر از قریش (و هفت نفر از انصار)

تفسیر فخر رازی در تفسیر آیه - ان الذین تولوا منکم - در سوره آل عمران - من المنهزمین یوم احد عمر.

و در آخر سوره جمعه هم دارد حتی در نماز جمعه هنگام شنیدن صدای طبل تجارت پشت رسول خدا را خالی می کردند و بسمت قافله تجار برای کسب منافع شخصی می رفتند که «خداوند آنها را توبیخ می کند که چرا رسول خدا را تنها می گذارید چرا توجه نمی کنید که خداوند روزی دهنده است» یعنی چرا دنیا را بر آخرت ترجیح می دهید. و ترکوک قائماً - آخر سوره جمعه و همین جماعت صحابه و اکثریت صحابه بودند که عثمان را محاصره کردند و بالاخره کشتند.

و همین «جماعت مسلمانان» بودند که پس از روی کار آمدن «بنی امیه» در مدت یک قرن در تمام نماز جمعه هایشان، علی بن ابی طالب را لعن می کردند.

آیا باز رفتار «جماعت صحابه و جماعت مسلمین و اکثریت آنها»، علامت حقانیت کار و رفتار و افکار آنان را می تواند داشته باشد، هرگز چون لعن علی و بغض علی، هرگز کار اسلامی و حقی نبود و نیز فرار در غزوات رسول خدا هرگز کار صحیحی نبوده و نیست و نمی تواند علامت «فرقه ناجیه» و راه راست و بهشت باشد. بلکه کفر و معصیت از هر که سر بزند چه اقلیت و

یا اکثریت مسلمانان باشد، تنها علامت جهنم است و هیچ ملازمه‌ای میان «فرقه ناجیه» و «جماعت مسلمین» عقلاً و شرعاً نیست و احادیثی که بر خلاف قرآن بخواهند رفتار سلطان جائر و یا اکثریت گمراه را، حق نشان دهند، کذب محض است.

نتیجه‌گیری:

حال که رای «اکثریت مسلمانان و جماعت مسلمین» و نیز رای و رفتار «سلطان»، نمی‌تواند علامت حق بودن آن رای و رفتار باشد و «سنت» هم که «مختلف فیه» است و «استنباطها» هم که با هم متعارض است علامت «فرقه ناجیه» بجز پیروی از اهل بیت از «ائمه عترت» چیز دیگری نیست.

انی تارک فیکم الثقلین «کتاب الله» و «عترتی اهل بیتی»، ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابدا - که مصداق بارز اولین ائمه عترت علی بن ابی طالب است یعنی مولای مومنین که رسول خدا درباره‌اش فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه و نیز فرمود اللهم ادر الحق مداره - و نیز فرمود لا یحبه الا مومن و لا یبغضه الا انه لا نبی بعدی - و مفهوم حدیث «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا» - می‌رساند که «ائمه غیر عترت»، همانا ائمه ضلال‌اند و «ائمه هدی و راشدین»، منحصر به «ائمه عترت» است

و قال رسول الله (ص) یکون بعدی اثنا عشر امیراً، کلهم من قریش

- از کتاب بخاری در آخر کتاب الاحکام و در کتاب مسلم در باب الأمانة - مسند احمد ص ۱۰۷ - ۸۷

و قال رسول الله (ص): «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه، کلهم من قریش»

ترجمه: رسول خدا فرمود پس از من دوازده خلیفه می‌آیند همگی آنها از قریش هستند.

- در مسند احمد ج ۵ ص ۱۰۸ - ۹۰ یعنی خلفاء راشدین دوازده عدداند که اولین آنها علی مولای مومنان و آخرین آنها، مهدی آل محمد است

- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۶۸
- سنن ابی داود ص ۳۱۰ عن ام سلمه عن النبی صلی الله علیه وسلم:
المهدی من ولد فاطمة.

همه از عترت رسول خدا هستند و «پیشوایان غیر عترت»، همه ائمه ضلال‌اند.

در امت موسی هم وقتی موسی به کوه طور رفت و هارون برادرش را بجای خود، خلیفه قرار داد اکثریت پیروان موسی گوساله‌پرست شدند و از فرمان هارون، خلیفه بحق موسی، سرپیچی کردند و گمراه شدند.

از آنجا که خداوند در سوره توبه در آیه صد و یکم شهادت داده است که در مدینه در میان صحابه رسول خدا، «منافقین

ناشناخته‌ای» هستند که حتی رسول خدا هم نمی‌دانند آنها واقعاً منافق‌اند و مادامیکه «این منافقین در میان صحابه ناشناخته‌اند» خبر هیچ صحابی، اعتبار ندارد بجز آن افرادی که در «حدیث متواتر و مجمع علیه همه فرقه‌های اسلامی» به شهادت رسول خدا، «مؤمن واقعی»، معرفی شدند همچون علی بن ابی طالب و سلمان و اباذر و مقداد و امثال اینها که تعداد آنها انگشت شمار است خبرشان معتبر است ولی «استنباط همین افراد هم» به قول مطلق، معتبر نیست و تنها استنباط آنکه به شهادت رسول خدا پس از رسول خدا، حق امامت و رهبری را دارد معتبر و حجت و واجب الاتباع است که «ائمه عترت» باشند همچون علی بن ابی طالب که رسول خدا در حدیث ثقلین - انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابداً - تمسک به آنها، واجب و استنباط آنها، لازم الاتباع است و «استنباط هیچ صحابی دیگر» در مقابل «علی بن ابی طالب، امام مشروع امت» پس از رسول خدا، حجت نیست و استنباط‌های سایر صحابه حتی عدول آنها مشمول - آیه ۳۶ سوره اسراء ﴿لَا تُقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ و آیه ۲۸ سوره نجم ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ است؛ یعنی از علم و یقین پیروی کنید نه از گمان و ظن.

چه رسد به صحابه‌ای که نفاق‌شان و یا بغض‌شان نسبت به علی که بغضش علامت نفاق است ثابت شده است و یا مرتکب گناهان کبیره شدند و در زمان رسول خدا به دست رسول خدا حد شرب خمر و یا حد سرقت و یا حد زنا محصنه و غیره بر آنها جاری شده است و یا فسق آنها ثابت نشده اما ممکن است جزو همان «منافقین ناشناخته» باشند؛ که هرگز خبر آنها چه رسد به استنباط آنها حجت نیست.

بنابراین کتبی همچون بخاری و مسلم و سنن معروفه و غیر معروفه و مسانید معروفه و غیر معروفه که «به قول هر صحابی عمل می‌کند» شرعاً هیچ اعتباری ندارد، و پیروی اکثریت از آنها هیچ پایه و اساس شرعی ندارد اما احادیث نبوی که از طریق «ائمه عترت» که از طریق حسنین و علی بن الحسین زین العابدین و امام محمد باقر فرزند زین العابدین و نیز امام صادق فرزند امام باقر رسیده است آنها از طریق ثقات عدول بما رسیده باشد و یا استنباط‌های «ائمه عترت» از «قرآن و سنت واقعی» رسیده است میان ما و خدا در روز قیامت، حجت است.

توجه: خواننده محترم، در تکثیر و نشر این مصاحبه به عنوان یک وظیفه شرعی بکوشید.

و از هرگونه توهین به مقدسات دیگران بطور جدی، پرهیز کنید.
﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (سوره نحل / آیه ۱۲۵) و تنها به کسی که تحمل استدلال‌پذیری را دارد این جزوه را بدهید.